

## فهرست مطالب

۱۷	مقدمه
۴۵	زندگی عارف در یک نگاه
۵۳	تاریخ حیات عارف به قلم خودش
۱۳۷	غزلیات
۲۷۳	قصاید
۲۷۵	[سلام]
۲۷۶	سلیمان نظیف
۲۸۰	هیئت کابینه تکیه دولت
۲۸۳	قصیده علی جان
۲۸۷	[جواب قصیده صنایع سخن]
۲۸۸	[حضرت شفق]
۲۹۱	مثنوی‌ها
۲۹۳	مرثیه
۲۹۳	[ارشادالدوله]
۲۹۴	نقش بر آب
۲۹۴	دلاکیه
۲۹۶	خر نامه
۲۹۹	از زبان کلنل محمدتقی خان پسپان

## ۶ دیوان عارف قزوینی

- عارف در بوستان..... ۳۰۱
- یادگار دوره سیاه شاه سلطان حسین..... ۳۰۱
- حرف آخر..... ۳۰۶
- تاریخ قزوین..... ۳۰۷
- اجنبی را ز خانه بیرون کن..... ۳۰۸
- دشمن خونی خسروان..... ۳۰۹
- [ستایش زرتشت]..... ۳۱۰
- جهل و فقر..... ۳۱۲
- [مجلس ننگین - ۱]..... ۳۱۳
- [مجلس ننگین - ۲]..... ۳۱۵
- [ریاکار]..... ۳۱۹
- [دوست واقعی]..... ۳۲۰
- [پند حکیمانه]..... ۳۲۲
- [میهمان سفارت انگلیس]..... ۳۲۴
- لعنت..... ۳۲۵
- [وای از دست بدیع‌الحکما]..... ۳۲۶
- همدان..... ۳۲۷
- [بدنهاد یاوه‌سرا]..... ۳۲۷
- [بازیگوش نامه]..... ۳۲۸
- [از خدای برگشته]..... ۳۴۱
- کنیز مطبخی..... ۳۴۱
- [تیمورتاش نامه]..... ۳۴۱
- مسمط، قطعه، دوبیتی، رباعی، تک بیت..... ۳۴۵
- تصنیف‌ها..... ۳۶۹
- تصنیف اول - افشاری..... ۳۷۸

## فهرست مطالب ۷

۳۷۹	تصنیف دوم - شور
۳۸۰	تصنیف سوم - افشاری
۳۸۲	تصنیف چهارم - افشاری
۳۸۳	تصنیف پنجم - سه‌گاه
۳۸۵	تصنیف ششم - افشاری
۳۸۷	تصنیف هفتم - ابو عطا (سارنگ)
۳۸۹	تصنیف هشتم - افشاری
۳۹۲	تصنیف نهم - دشتی
۳۹۴	تصنیف دهم - دشتی
۳۹۶	تصنیف یازدهم - بیات ترک
۴۰۰	تصنیف دوازدهم - ماهور
۴۰۲	تصنیف سیزدهم - دشتی
۴۰۵	تصنیف چهاردهم - افشاری
۴۰۷	تصنیف پانزدهم - ؟
۴۰۹	تصنیف شانزدهم - ابو عطا
۴۱۲	تصنیف هفدهم - ابو عطا
۴۱۳	تصنیف هجدهم - سه‌گاه
۴۱۶	تصنیف نوزدهم - شور
۴۱۹	تصنیف بیستم - رهاب
۴۲۰	تصنیف بیست و یکم - دشتی
۴۲۱	تصنیف بیست و دوم - بیات ترک
۴۲۲	تصنیف بیست و سوم - افشاری
۴۲۲	تصنیف بیست و چهارم - افشاری
۴۲۲	تصنیف بیست و پنجم - شور
۴۲۵	تصنیف بیست و ششم - مارش ماهور
۴۲۶	تصنیف بیست و هفتم - دشتی
۴۲۸	تصنیف بیست و هشتم - افشاری

## ۸ دیوان عارف قزوینی

۴۳۱	..... تصنیف بیست و نهم - بیات اصفهان
۴۳۲	..... تصنیف سی‌ام - مارش خون - ماهور
۴۳۵	..... تصنیف سی و یکم - مارش جمهوری - ماهور
۴۳۷	..... تصنیف سی و دوم - بیات ترک
۴۳۸	..... تصنیف سی و سوم - افشاری
۴۴۰	..... تصنیف سی و چهارم - افشاری
۴۴۲	..... تصنیف سی و پنجم - بیات اصفهان
۴۴۵	..... توضیحات
۴۸۱	..... نمونه خطوط عارف
۵۱۹	..... تصاویر
۵۵۹	..... منابع
۵۶۵	..... نمایه

## فهرست الفبایی غزلیات

### الف

- بند ای دل غافل به خود ره گله را ..... ۱۷۲  
بگو چه چاره کنم این دو چشم بینا را ..... ۱۷۰  
داد حسنت به تو تعلیم خودآرایی را ..... ۲۳۰  
دل خوار کرد در بر هر خار و خس مرا ..... ۱۶۴

### ب

- دیشب به یاد روی تو ای رشک آفتاب ..... ۲۵۰

### ت

- بلای هجر تو تنها همان برای من است ..... ۱۴۲  
به عهد ما به جز از هیز و دزد و جانی نیست ..... ۲۶۲  
به مرگ دوست مرا میل زندگانی نیست ..... ۱۵۴  
به یار شرح دل پرملال نتوان گفت ..... ۲۳۵  
بهتر ز کوی دوست اندر نظر نداشت ..... ۲۶۶  
بیمار درد عشق و پرستارم آرزوست ..... ۱۷۳  
پند ناصح به من از عشق بتان دشنام است ..... ۲۰۸  
جان از غم دوست رستنی نیست ..... ۱۸۸  
جز سر زلف تو دل را سر و سامانی نیست ..... ۱۴۰  
خیال با غم هجر رخت هم آغوش است ..... ۲۴۱  
در عشق بدان فرق شهنشاه و گدا نیست ..... ۱۸۵  
دل که در سایه مزگان تو فارغبال است ..... ۱۹۳

## ۱۰ دیوان عارف قزوینی

- دیشب خرابی می‌ام از حصر و حد گذشت..... ۱۷۹
- رسید پیک و به کف نامه گلگون است..... ۲۵۲
- ز خواب غفلت هر آن دیده‌ای که بیدار است..... ۱۶۶
- ز زلف بر رخ همچون قمر نقاب انداخت..... ۱۵۰
- ز عشق آتش پرویز آنچنان تیز است..... ۲۲۷
- شکنج طره زلفت شکن شکن شده است..... ۱۴۷
- عمرم گهی به هجر و گهی در سفر گذشت..... ۱۸۲
- گدای عشقم و سلطان حسن شاه من است..... ۱۷۱
- لباس مرگ بر اندام عالمی زیبا است..... ۱۶۷
- مرا عقیده پیرار و پارسالی نیست..... ۱۸۶
- مرا که نیست غم تن چه قید پیرهن است..... ۱۵۵
- مگو چه سان نکنم گریه گریه کار من است..... ۲۰۲
- نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است..... ۱۶۰
- نعره «یا مرگ یا آزادی» ملت به جاست..... ۱۶۲
- وادی عشق چو راه ظلمات آسان نیست..... ۱۵۳
- هر یک اندر خور خانی سر و سامانی داشت..... ۲۴۶
- یک روز نیست، هفته نه، این ماه و سال نیست..... ۲۶۲

## ح

- خواهم از راه خرابات فلفلحیح..... ۲۰۵

## د

- آورد بوی زلف توام باد زنده باد..... ۱۵۹
- ابرواش تا رقم قتل من امضا می‌کرد..... ۲۴۷
- از سر کوی تو یک چند سفر باید کرد..... ۱۴۳
- اندر قمار عشق تو بالای جان زدند..... ۱۷۰
- با من این روح سبک‌سیر گران‌جانی کرد..... ۲۲۸

## فهرست الفبایی غزلیات ۱۱

- باز سر خود چه تراوش ز قلم خواهد کرد..... ۲۴۱
- برای این که مگر از تو دل نشان گیرد..... ۲۱۶
- بفکن نقاب و بگذار در اشتباه ماند..... ۱۷۲
- به چهره از عرق شرم گل حجاب کند..... ۲۵۵
- به سال شصتم عمرت نوید جشن رسید..... ۱۹۰
- به عهد چشم تو یک دل امیدوار نشد..... ۲۴۹
- به غیر عشق نشان از جهان نخواهد ماند..... ۲۱۷
- به کوی میکده هر کس که رفت باز آمد..... ۱۷۴
- به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد..... ۲۲۲
- بی خبر از سر کوی تو سفر خواهم کرد..... ۱۴۳
- پارتی زلف تو از بس که ز دلها دارد..... ۱۶۱
- پیام دوشم از پیر می فروش آمد..... ۱۵۹
- تو ای ستاره صبح وصال و روز امید..... ۲۳۳
- تو دادگر شو اگر رحم دادگر نکنند..... ۲۱۴
- جور این قدر به یک تن تنها نمی شود..... ۱۶۹
- چه خبر دوست ز غمهای دل من دارد..... ۱۸۷
- چه گویمت که چه از دست یار می گذرد..... ۱۸۴
- حال دل با تو مرا اشک بصر می گوید..... ۱۶۵
- خوش آن زمان که دلم پای بند یاری بود..... ۱۷۶
- خیال جان سلامت ز سر به در کردند..... ۲۳۷
- خیال عشق تو از سر به در نمی آید..... ۱۶۴
- دست بر طره آن زلف پریشان نرسید..... ۲۰۶
- دل اگر جا به سر طره جانان گیرد..... ۲۳۱
- دل به تدبیر بر آن زلف چو زنجیر افتاد..... ۱۴۱
- دل ز می دست بر نمی دارد..... ۲۱۹
- دل هیچ گه ز جور تو دل ناگران نبود..... ۱۹۳
- دلم ز کف سر زلف تو را رها نکند..... ۱۴۵

## ۱۲ دیوان عارف قزوینی

- ۱۵۱..... دلی که در خم آن زلف تابدار افتاد.....
- ۲۶۵..... دم و دودی و محفلی دارد.....
- ۱۶۱..... دوباره فتنه چشم تو فتنه بر پا کرد.....
- ۲۱۰..... دیگر سرم هوای پری رو نمی کند.....
- ۱۷۸..... رنود دی خودی اندر خم شراب زدند.....
- ۲۶۹..... رو به این مردم نامرد دو رو نتوان داد.....
- ۲۲۲..... ز بیداد دلم این مانده در یاد.....
- ۲۵۴..... ز ری سوی همدان رخت بست و بار گشاد.....
- ۱۸۲..... سپاه عشق تو ملک وجود ویران کرد.....
- ۲۳۶..... سر من همچو صید سر به کمند.....
- ۲۵۲..... سرخ آن کس که رخ از باده گلگون نکند.....
- ۲۲۳..... سوی بلبل بوی گل باد صبا خواهد برد.....
- ۲۴۰..... شاه را شیوه دیرینه که بیداد کند.....
- ۲۳۴..... شهید عشق تو کارش به دست و پا نرسد.....
- ۲۴۳..... عارف از خاص نیندیشد و از عامی چند.....
- ۱۴۶..... عوض اشک ز نوک مژه خون می آید.....
- ۱۹۷..... غم هجر تو نیمه جانم کرد.....
- ۲۰۷..... کار با شیخ حریفان به مدارا نشود.....
- ۲۳۸..... کی به ما چرخ سر صلح و مدارا دارد.....
- ۱۶۹..... گذشت زاهد و لب تر ز دور باده نکرد.....
- ۱۷۷..... محشر هر جا روم آن جا سر پا خواهم کرد.....
- ۲۳۲..... مدام یک نفسم سینه بی خروش نبود.....
- ۱۹۲..... می خواستی دگر چه کند کرد یا نکرد.....
- ۲۰۰..... نامه من برت از کان شفا می آید.....
- ۲۱۵..... نمود با مژه کاری که نیشتر نکند.....



## ر

- ازین سپس من و کنجی و دلبری چون حور ..... ۱۸۹  
به کوی عشق آن کو ناتوان تر ..... ۲۶۷  
پائیز عمر شد به سر آمد بهار عمر ..... ۲۷۱  
ترک حجاب بایدت ای ماه رو مگیر ..... ۲۱۰  
رمید از من و یک باره گشت رام دگر ..... ۲۲۰  
عشق مریزادت آن دو بازوی پرزور ..... ۱۹۰  
منم سفره منم نانم علی در ..... ۲۳۴

## ش

- حشمت‌الملک آن که عنوانش ..... ۱۹۶  
خوشا شیراز و عهد باستانش ..... ۲۶۷  
دوش تحت‌الحنک انداخته زاهد بر دوش ..... ۲۵۹  
زان سبو دوش که در میکده ساقی بر دوش ..... ۲۵۷  
زنده به خون خواهیت هزار سیاوش ..... ۱۹۱  
گر رسد دست من به دامانش ..... ۱۵۶  
میانه سر و همسر کسی که از سر خویش ..... ۱۹۱

## ل

- ای عندلیب گلشن گلپایگان دل ..... ۲۵۰  
آتش الهی آن که بیفتد میان دل ..... ۲۶۰  
ملتی را که پریشان شد حال ..... ۲۴۵

## م

- شکسته پرم ..... ۲۷۰  
از چشم بشد نور و ز تن تاب و توانم ..... ۱۹۶

## ۱۴ دیوان عارف قزوینی

- از غم هجر تو روزگار ندارم..... ۱۳۹
- اشک بعد از تو جهان آب‌نما کرده به چشم..... ۱۹۷
- باز زابروی کمان و نوک مژگان زد به تیرم..... ۱۵۸
- به رغم چشم تو بی پا من از شراب شدم..... ۱۵۵
- به سر کویت اگر رخت نبندم چه کنم..... ۱۶۳
- بیچارگی خویش ره چاره میکنم..... ۲۲۱
- تا گرفتار بدان طرّه طرّار شدم..... ۱۴۱
- چه آذرها به جان از عشق آذربایجان دارم..... ۲۲۵
- خسته از دست روزگار شدم..... ۱۴۹
- در دور زندگی به جز از غم ندیده‌ام..... ۱۸۹
- ره فرار ندارم بگو چه کار کنم..... ۲۴۵
- ز طفلی آنچه به من یاد داد استادم..... ۱۹۹
- شب اگر دست به گیسوی نگاری بزنیم..... ۱۵۰
- فتادم از نظر آن لحظه‌ای که دور شدم..... ۱۴۸
- گر مراد دل خود حاصل از اختر نکنم..... ۱۴۷
- محیط گریه و اندوه و غصه و محنم..... ۱۸۷
- معتکف کعبه پیر دیر نبودم..... ۲۴۶
- من این جانی که دارم عهد با جانان خود کردم..... ۱۵۷
- من ز دست تو به تنگ آمده‌ام..... ۲۶۹
- من و ز کس گله حاشا کی این دهن دارم..... ۲۰۱
- می از اندازه فزونش بده ای ساقی بزم..... ۱۴۹
- هر وقت ز آشیانه خود یاد می‌کنم..... ۱۷۵

## ن

- ای بارگاه حسن تو محمود ایاز کن..... ۱۸۰
- ای خانه تو در به رخ جنده باز کن..... ۱۸۱
- ای طرهات کلف به رخ آفتاب کن..... ۱۸۵

## فهرست الفبایی غزلیات ۱۵

- به لب رسیده مرا جان قسم به جان وطن ..... ۲۶۴  
به مرگ راضی‌ام از وضع نامنظم ایران ..... ۱۷۹  
خم دو طره طرّار یار یک دله بین ..... ۱۴۰  
سزد بر اوج [فلک] سرکشی کند سر من ..... ۱۵۲  
شادم که چه خوش گشت نثار وطن من ..... ۲۶۴  
مران و از در میخانه‌ام جواب مکن ..... ۲۱۲  
نگاهی به شاه و به یاران شه کن ..... ۱۵۱

## و

- دل گرفتار جنون شد ز گرفتاری تو ..... ۲۲۴

## ه

- ز بس به زلف تو دل بر سر دل افتاده ..... ۱۷۵  
شانه بر زلف پریشان زده‌ای به به به ..... ۱۷۴

## ی

- ای هنرمند زبده ارژنگی ..... ۲۳۲  
ای محو شود نام [و] تبار سره‌بندی ..... ۲۴۳  
بزرگی است و شرافت مرام ایرانی ..... ۲۷۱  
بگو به شیخ هر آنچه از تو بر مسلمانی ..... ۱۹۵  
چه داد خواهی از این دادخواه پوشالی ..... ۲۱۲  
مرا هجرت کشد آخر نهانی ..... ۱۴۶  
واعظا گمان کردی داد معرفت دادی ..... ۱۶۶  
هزار عقده ز دل ای سرشک و ا کردی ..... ۱۷۸



## مقدمه

پیش از آن که دیوان عارف برای اولین بار در سال ۱۳۰۳ به کوشش دکتر صادق رضازاده شفق و توسط عبدالرحمان سیف آزاد در برلین به چاپ برسد، بعضی از اشعار و تصنیف‌های وی در اواخر عصر احمد شاه در جزوه‌های چاپ سنگی به چاپ می‌رسید که بدخط و مغلوط بودن از ویژگی‌های مشترک آن‌ها بود.

تا کنون سه نمونه از این جزوه‌ها به شرح زیر مشاهده و شناسایی شده است:

۱. جزوه‌ای به نام «ادبیات عارف» که به شماره ۲۱۳۴۴ در کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود. این جزوه دارای ۱۷ صفحه است و در ۱۰ صفحه اول آن (بدون احتساب جلد)، شش قطعه شعر عارف، شامل: غزل‌های «پیام آزادی»، «نالۀ مرغ اسیر» و «زنده باد» و تصنیف‌های «دل هوس سبزه و صحرا ندارد»، «هنگام می و فصل گل و گشت و چمن شد» و «نه قدرت که با وی نشینم» به چاپ رسیده است. در انتهای این شش قطعه شعر، چنین درج شده است: «تمام شد سرود وطن من کلام عارف رضی الله»

پس از این صفحه و در چهار صفحه پایانی، مستزادی از یک شاعر ناشناس تحت عنوان «در غمگساری بر محبت وطن مقدس» به چاپ رسیده که ارتباط آن با اشعار عارف مشخص نیست. در آخر این صفحه نیز آمده است: «والسلام خیر ختام»

در صفحه پایانی جزوه نیز چنین نوشته شده است: «هو الله، ادبیات عارف، سرود وطن، قیمت دو عباسی»

پروفسور ادوارد براون در کتاب «تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت» به در اختیار داشتن جزوه‌ای از اشعار عارف اشاره کرده که گویا منظور وی همین جزوه است: «عارف قزوینی مردی است درویش مسلک و اغلب شعرهای خویش را به همراهی موسیقی در مجامع عمومی و وطنی با آواز می‌خواند و مورد توجه و تحسین سخت عموم می‌باشد. در نمایشی که در

تهران یک ماه پیش از حادثه هایلۀ تبریز<sup>۱</sup> از طرف انجمن ادبی حزب دموکرات تحت عنوان جشن ملی به یاد پیروزی مشروطه‌طلبان و شکست محمدعلی شاه برگزار گردید، عارف نقش خنیاگر را به عهده گرفت و به یک طرز بسیار بدیع و دلکشی شعری را که به همین مناسبت ساخته بود با لحن داودی خویش ترنم کرد. مطلع آن بدین قرار است:

پیام دوشم از پیر می‌فروش آمد      بنوش باده که ملتی به هوش آمد  
هزار پرده ز ایران درید استبداد      هزار شکر که مشروطه پرده‌پوش آمد

بیشتر اشعار عارف که غزل می‌باشد به چاپ رسیده و در مجامع عمومی و محافل خصوصی ترنم می‌شود. در نتیجه سرودن شعری که در آن به نایب‌السلطنه اهانت شده بود شاعر را با دموکرات‌های دیگر در اوایل سال هزار و نهصد و سیزده زندانی کردند ولی کمی بعد به اصفهان فرار داده شد. [...] جزوه مطبوعی در سیزده صفحه، شامل شش قطعه شعر که برای آوازخوانان ترتیب داده شده، در تصرف من می‌باشد. این جزوه در بیست و ششم شوال هزار و سیصد و بیست و نه هجری (اکتبر ۱۹۱۱) انتشار یافته و به یاد جشن باشکوهی که به مناسبت پیروزی ملیون فاتح تهران در ژوئیه هزار و نهصد و نه برگزار شده، به انجمن ادبی تقدیم شده است.<sup>۲</sup>

۲. علاوه بر نسخه یاد شده، نسخه مشابه دیگری در مجموعه آقای مهرداد فردیاری وجود دارد که دارای ۱۵ صفحه است و در ۱۱ صفحه اول آن، همان شش قطعه شعر، یعنی: غزل‌های «پیام آزادی»، «ناله مرغ اسیر» و «زنده باد» و تصنیف‌های «دل هوس سبزه و صحرا ندارد»، «هنگام می و فصل گل و گشت و چمن شد» و «نه قدرت که با وی نشینم» به چاپ رسیده است. در انتهای این شش شعر، چنین درج شده است: «تمام شد ادبیات عارف»

در چهار صفحه پایانی، دو شعر از یک شاعر ناشناس با عنوان «در غمگساری بر محبت وطن مقدس» به چاپ رسیده است که ارتباط آن با اشعار عارف مشخص نیست. در صفحه ماقبل پایانی جزوه نیز چنین آمده است: «تمت کتاب کلمات تصنیف بعون الله تعالی و منه و

۱. تقریباً اواخر نوامبر ۱۹۱۱ [پاورقی از ادوارد براون است].

۲. تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، صص ۶۸ و ۶۹.

جوده و کرمه، در کارخانه حاجی عبدالرحیم به طبع درآمد، به سعی و اهتمام اینجانب آقا سید احمد کتابفروش»

در صفحه پایانی نیز یک تصویر تزئینی به چاپ رسیده و قیمت جزوه نیز ۳۰۰ دینار ذکر شده است.

۳. سومین جزوه چاپ سنگی اشعار عارف در غره محرم ۱۳۳۳ قمری مطابق با ۲۷ آبان ۱۲۹۳ به چاپ رسیده و با شناسه سند ۹۹۹/۳۵۴۳۲ در آرشیو کتابخانه ملی ایران نگهداری می‌شود. در صفحه اول این جزوه چنین آمده است: «وطن، دین زنده باد - ادبیات اولین وطن پرست ایران دوست عارف، حسب‌الفرمایش جناب سلیله‌الاطیاب و الانجاب آقای آسید علی اکبر ولد جناب عمده‌التجار آقای آسید حسین مصدق تاجر کتابفروش قلمی گردید. محل فروش کتابخانه مصدق طهران، قیمت دو عباسی»

این جزوه دارای ۱۶ صفحه است و پس از صفحه اول که در بالا به آن اشاره شد، دو غزل از شاعری با تخلص «هلالی» به چاپ رسیده است که ارتباط آن با عارف و تصنیف‌های وی معلوم نیست. بعد از این دو غزل، یعنی از صفحه چهارم جزوه، تصنیف‌های «ترک چشمش ار فتنه کرد راست»، «گریه را به مستی بهانه کردم»، «از کفم رها» و «هیئت ژاندارمری دولتی» به چاپ رسیده که تصنیف آخر، در هیچ یک از چاپ‌های دیوان عارف نیامده است.

در آخرین صفحه این جزوه چنین آمده است: «وطن، دین زنده باد - مخفی نماند که این ادبیات جدید در خصوص جنگ امپراطور<sup>۱</sup> آلمان حضرت ویلهلم و پادشاه روسیه نیکلا و زرژ پادشاه انگلستان و بدبختی ایرانیان است و بعضی تصنیفات دیگر عارف، به تاریخ غره شهر محرم ۱۳۳۳»

بعد از چاپ این جزوات، دیوان عارف برای اولین بار در سال ۱۳۰۳ در برلین به اهتمام دکتر صادق رضازاده شفق و عبدالرحمان سیف آزاد منتشر شد و از آن هنگام تا کنون نیز به دفعات توسط کوششگران و ناشران مختلف به چاپ رسیده است. اینک آثار عارف را بر اساس سال چاپ آن‌ها مورد بررسی قرار می‌دهیم:

---

۱. در اصل: انپراطور

### دیوان چاپ برلین - ۱۳۰۳

پس از این که عارف در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در استانبول با صادق رضازاده شفق که در آن هنگام دانشجوی «رابرت کالج آمریکایی» بود آشنایی یافت، بنا به خواهش وی قول داد در بازگشت به ایران اشعار خود را جمع‌آوری و برای او ارسال کند.

چنان که از نامه شخصی به نام «مهدب‌الملک» برمی‌آید، عارف پس از بازگشت به ایران به گردآوردن اشعار خود پرداخته و با انتشار اعلانی در روزنامه ایران قصد خود را به اطلاع عموم رسانده و از کسانی که اشعارش را در اختیار داشتند خواسته است، نسخه‌ای از این اشعار را برای وی ارسال کنند.

مهدب‌الملک در نامه‌ای که در ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ مطابق با ۲۶ آذر ۱۲۹۸ برای عارف فرستاده، درباره چاپ اشعار وی چنین نوشته است: «به نظر دانشور کشور ایران، آقای عارف زید عرفانه؛ آقای مکرم، اگرچه آشنایی ظاهراً نیست ولی شناسایی باطناً موجود است که الارواح جنود مجنّده<sup>۱</sup> روابط روحانی ازلی است. اعضاء مجمع دانشمندان قلباً مسرورند که عارفی سالکی باخبر از راه و رسم منزل‌ها پس از تکمیل عوالم سیر و سلوک و دیدن دیار و ممالک سلاطین و ملوک بازگشت به مملکت مفلوک نمود و در عشق همان معشوق پریشان زلف اشعار سرود که خریدار بازار بی‌رونقم و مجذوب این دلبر و شیفته این صنم بی‌آرایشم. زهی فتوت، الحق فرزند ایرانی و دل‌بند وطنی و مستحق (زبان آدمیت).

در روزنامه شریفه ایران خواندم که اشعار متفرقه خودتان را جمع می‌فرمائید. هر گاه خیال دارید دیوانی ترتیب داده، به عالم شعر و ادب و موسیقی و طرب رونقی بخشش فرمائید، محض یادآوری خاطر عاطر عرض می‌کنم اولاً در مطبعه حروفی به طبع برسانید و در روی کاغذ اعلا، زیرا که صاحبان ذوق سلیم آن مجموعه دل‌آرا را زیب کتابخانه‌های خود خواهند نمود. دیگر آن که اشعار آبدار جنابعالی را سایرین که چاپ کرده‌اند خیلی بد خط و لایق‌رء<sup>۲</sup> طبع نموده‌اند و آن عروس زیبا را از لباس دیبای طباعت<sup>۳</sup> عاری ساخته‌اند و کلام دلکش را

۱. ارواح لشکریانی فراهم آمده هستند. (حدیث منسوب به پیامبر)

۲. ناخوانا

۳. چاپ کردن، فن چاپ



## مقدمه ۲۱

با خط زشت بی‌سوادی پر از غش کرده‌اند. زیاده دوام ایام کامیابی را خواستارم. کمترین مهذب‌الملک<sup>۱</sup>

به طوری که ملاحظه می‌شود، مهذب‌الملک در این نامه به بدخط و مغلوپ بودن جزوه های چاپ شده قبلی و همچنین به اعلان عارف در روزنامه ایران مبنی بر جمع‌آوری اشعارش اشاره کرده است.

عارف بنا به قولی که در استانبول به دکتر شفق داده بود، اشعار و زندگی‌نامه خود را در تابستان سال ۱۳۰۱ در هنگام اقامت در کردستان گردآوری و تدوین کرد و آن‌ها را در اردیبهشت ۱۳۰۲ از تهران به برلین فرستاد.

سرانجام چاپ اول دیوان عارف در اول فروردین ۱۳۰۳ مطابق با ۱۳۴۲ هجری و ۲۱ مارس ۱۹۲۴ میلادی در برلین به کوشش دکتر شفق و با سرمایه عبدالرحمان سیف آزاد در چاپخانه مشرقی (چاپخانه شخصی سیف آزاد) به چاپ رسید.

این کتاب به قطع رقعی و دارای ۳۳۷ صفحه است که ۹ قطعه عکس در لابه‌لای صفحات آن به چاپ رسیده است. از این ۹ قطعه عکس، ۸ قطعه به عارف و یک قطعه به کلنل محمدتقی خان پسیان<sup>۲</sup> اختصاص دارد.

در صفحه سوم آغاز دیوان، به قلم رضازاده شفق خطاب به عارف چنین آمده است: «به عارف: شاعر آزاده ایران! اینک به همت هموطنان در یک گوشه بیگانه جهان به آرزوی دیرین خود که نشر دیوان آن شاعر ایران بود می‌رسم. صورت مطبوع اشعار خودتان را شما و دوستان شما به نام یک یادگار دائمی از بنده بپذیرید! دوست شما شفق. برلین - نوروز ۱۳۴۲»

---

۱. نامه‌های عارف قزوینی، ص ۳۳۹. (از مجموعه ناصرالدین حسن‌زاده تبریزی، مجموعه‌دار اسناد تاریخی)

۲. این عکس را عکاسی به نام گاراگین سیمونیان در روز دهم محرم ۱۳۴۰ در باغ ایالتی مشهد گرفته و ۲۱ روز بعد از آن، کلنل محمدتقی خان در جنگ با اکراد شورشی قوچان کشته شده است. پس از گرفتن این عکس، کلنل به وی چنین توصیه کرده بود: «این شیشه عکس مرا خوب حفظ کن، در آینده نزدیکی عایدی نسبتاً خوبی از آن نصیب تو خواهد شد.» سیمونیان که از ارامنه کاتولیک و از اهالی ارومیه بود، در دهه ۲۰ خورشیدی به قزوین آمد و با دایر کردن عکاس‌خانه، تا حدود سه دهه در این شهر به عکاسی پرداخت. وی در سال ۱۳۵۴ خورشیدی در ۹۰ سالگی درگذشت.

(سرآغاز عکاسی در قزوین، صص ۱۶۸ تا ۱۷۰)

در صفحه چهارم نیز به قلم رضازاده شفق خطاب به سیف آزاد آمده است: «اظهار تشکر: جناب آقای سیف آزاد مؤسس و مدیر محترم روزنامه «آزادی شرق» و مجله «صنایع آلمان و شرق» منطبعه برلین، طبع و نشر دیوان عارف را داوطلبانه قبول نموده و با وجود مشکلاتی که گریبانگیر هر نویسنده و ناشر ایرانی است، مصارف طبع و نشر آن را متحمل شده و بعد از طبع، مقدار هفتصد جلد نیز از کتاب مزبور را به عارف واگذار می‌نمایند. این اقدام معارف‌خواهانه<sup>۱</sup> ایشان را شایسته بسی تمجید دیده و به نام عارف و دوستان او از همت و اقدام آقای معظم له تشکر می‌نمایم. شفق»

در همین صفحه در زیر نوشته رضازاده شفق، نوشته سیف آزاد به شرح ذیل به چاپ رسیده است: «اینجانب هم به نوبه خود زحمات جناب آقای شفق را در جمع‌آوری این اشعار ذی‌قیمت تقدیر و از همراهی ایشان در نشر ادبیات عارف تشکر می‌نمایم. سیف آزاد، برلین - جمادی‌الاولی ۱۳۴۲، دسامبر ۱۹۲۳»

در ۵۱ صفحه آغاز دیوان، یعنی از صفحه ۵ تا ۵۶، مطالبی به قلم رضازاده شفق بدین شرح به چاپ رسیده است:

۱. دیباچه (از صفحه ۵ تا ۷) که در آن به چگونگی آشنایی با عارف در استانبول و همچنین به گرفتن قول از وی مبنی بر جمع‌آوری اشعارش اشاره کرده است.
  ۲. صنایع مستظرفه (از صفحه ۸ تا ۱۳)
  ۳. حسب حالی در تجدد ادبی ایران (از صفحه ۱۴ تا ۴۲)
  ۴. عارف و ذوق ادبی و قیمت و تأثیر اشعار او (از صفحه ۴۳ تا ۵۶)
- پس از پایان نوشته‌های رضازاده شفق، نوشته‌ها و اشعار عارف به شرح زیر به چاپ رسیده است:

۱. تاریخ حیات عارف به قلم خودش (از صفحه ۵۷ تا ۱۴۹)
- در این زندگی‌نامه خودنوشت، عارف مطالبی را در خصوص دوران کودکی و نوجوانی، پدر و برادران خود، تحصیل موسیقی و خوشنویسی، تحصیل مقدمات علوم دینی در حوزه‌های

## ۲۳ مقدمه

علمیه قزوین، ماجرای ازدواج نافرجام، عزیمت به تهران و چگونگی آشنایی با درباریان و اشراف زادگان قاجار را تا آغاز ورود به عرصه آزادی خواهی و مشروطه طلبی به رشته تحریر کشیده است. ۱۲ صفحه از این سرگذشت در صفحات (۱۱۴ تا ۱۲۵) به صورت دستنویس به خط خود عارف منتشر شده است.

۲. غزلیات (از صفحه ۱۵۰ تا ۲۴۳) که دربرگیرنده غزل‌های عارف از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ قمری (۱۲۸۰ تا ۱۳۰۲ خورشیدی) است.

۳. مطایبات (از صفحه ۲۴۴ تا ۲۷۳) که حاوی اشعاری است که آن‌ها را از روی شوخی و طنز سروده است.

۴. تصنیف‌های عارف که دارای شماره گذاری جداگانه است و از صفحه ۱ تا ۶۴ ساخته‌های وی را از تصنیف «دیدم صنمی» که در هجده سالگی در رشت ساخته تا مارش جمهوری که آن را در ۲۲ اسفند سال ۱۳۰۲ در کنسرت معروف جمهوری در گراند هتل اجرا کرده، دربر گرفته است.

در انتهای دیوان نیز غلطنامه به چاپ رسیده و طی دو صفحه، به بعضی از اشتباهات حروفچینی و مطبعی کتاب اشاره شده است.

این دیوان آثار عارف را از دوران نوجوانی تا اسفند ۱۳۰۲ و اجرای کنسرت جمهوری دربر گرفته است.

در مورد چاپ دیوان برلین، دو نکته حائز اهمیت و تأمل است:

۱. از اعلانی که در ۲۲ اسفند ۱۳۰۲ در روزنامه شفق سرخ و نوشته‌ای که از عارف در ۲۹ اسفند ۱۳۰۱ در همین روزنامه به چاپ رسیده، مشخص می‌شود که وی منافع و عواید کنسرتی را که در ۲۲ فروردین ۱۳۰۲ در گراند هتل به طرفداری از سید ضیاءالدین طباطبایی به روی صحنه برد برای چاپ دیوان خود در برلین اختصاص داده است. در روزنامه شفق سرخ در این خصوص چنین آمده است: «بهار می‌رسد و نسیم روح‌پرور آن، حتی طیور و مرغان را به نغمه‌سرائی می‌کشانند. قلب‌های حساس و قریحه‌های پرشور و شعف به سراینده ملی ما حضرت عارف اصرار کرده‌اند که برای یک مرتبه دیگر بر روی سن رفته و ترانه‌های غم‌آلود خود را با نسیم بهاری آمیخته، به دماغ‌های پر از عاطفه آن‌ها ارمغان بدهد. آقای

عارف با همهٔ افسردگی و خستگی برای آخرین مرتبه قبول کرده‌اند، آن هم فقط به این ملاحظه که منافع این نمایش را برای طبع دیوان ایشان که اکنون در برلن است اختصاص دهند.<sup>۱</sup>

عارف نیز در نوشته‌ای که با عنوان «برای آخرین دفعه عارف می‌گوید» در شفق سرخ به چاپ رسانده به اختصاص عواید کنسرت برای چاپ دیوان خود در برلین چنین اشاره کرده است: «بدون مجامله و شکسته‌نفسی، این آخرین ناله‌ای است که از سینهٔ از کارافتاده و خستهٔ من گوشزد اهل دل خواهد شد، زیرا علاوه بر این که دیگر حال خودنمایی ولو یک ساعتی، آن هم در صحنهٔ تأثر باقی نمانده است، سر به سر گذاشتن با بعضی ساززن‌های افسارگسسته و ولگرد بیشتر از هر چیزی موجب خستگی و افسردگی است و اگر مقصودی که ذیلاً به عرض می‌رسانم نبود، هرگز به خیال این کار نمی‌افتادم. اول اهمیت انتخابات. دوم اصرار از حد گذشتهٔ دوستان. سوم دستخط آقای رضازادهٔ شفق که موقع توقف طهران، اشعار پراکندهٔ مرا جمع و به جهت طبع به برلن برده و در هر پست کمتر از دو صفحه در این باب چیز نوشته است و چون در ایران در هر وسیله به روی من مسدود است، به طور ناچار و اجبار به رفتن زیر این بار که تحمل [آن] از هر جهت دشوار است تن در دادم.»<sup>۲</sup>

ابراهیم صفایی نیز دربارهٔ اختصاص عواید این کنسرت برای چاپ دیوان عارف نوشته است: «قسمتی از هزینهٔ چاپ دیوان عارف از فروش بلیت کنسرتی که عارف در شب بیستم فروردین ۱۳۰۲ در سالن گراند هتل تهران (در خیابان لاله‌زار پایین) برپا کرد تأمین گردید و درآمد آن را عارف از طریق بانک شاهنشاهی به وسیلهٔ دکتر شفق در برلن برای سیف آزاد فرستاد.»<sup>۳</sup>

اعلانات چاپ شده در روزنامهٔ شفق سرخ و نوشتهٔ ابراهیم صفایی نشان‌دهندهٔ این است که عارف در تأمین هزینهٔ چاپ دیوان برلین با عبدالرحمن سیف آزاد مشارکت داشته اما نکته‌ای که تا کنون مغفول مانده و اطلاعات دقیقی دربارهٔ آن وجود ندارد، این است که مشخص نیست که سهم هر یک در انتشار دیوان برلین چه اندازه بوده است.

۱. شفق سرخ، سال دوم، شماره ۲، شمارهٔ مسلسل ۱۲۸، سه‌شنبه ۲۲ حوت ۱۳۰۱، [۱]، ۲۵ رجب ۱۳۴۱، ص ۱.

۲. شفق سرخ، سال ۲، شماره ۵، شمارهٔ مسلسل ۱۳۱، سه‌شنبه ۲۹ حوت ۱۳۰۱، ۲ شعبان ۱۳۴۱، ص ۱.

۳. چهل خاطره از چهل سال، ص ۱.

اما با وجود این اسناد، عبدالرحمان سیف آزاد در نوشته‌های خود در چاپ دوم دیوان عارف در سال ۱۳۲۷ به طور تلویحی بر انتشار دیوان برلین به طور مستقل و بدون مشارکت عارف در تأمین هزینه‌های چاپ کتاب تأکید کرده و نوشته است: «با آن زحمات زیاد و مخارج فوق‌العاده که نسبت به چاپ دیوان نامبرده متحمل گردیده و سپس هفتصد جلد آن را هم رایگان به آن شادروان نیاز کرده، پول پست سفارشی آن را هم پرداخته‌ام. علاوه بر این که عارف کار مرا در پیش دوستانش نستوده، هم شفاهاً و هم کتباً نزد این و آن از اینجانب گله‌گذاری کرده<sup>۱</sup> و نارضایی خود را ابراز نموده، اظهار داشته است چیزهایی را که فرستاده‌ام سیف آزاد همه را چاپ نکرده و اصل آن را هم به من پس نداده است. [...] خوانندگان محترم این کتاب لازم است که این نکته را توجه فرمایند. مقصود از تصدی طبع و نشر این کتاب تجارت و جلب منافع شخصی نبوده، فقط برای خشنود نمودن شاعر شهیر و متجدد ایران آقای عارف و رفع زحمات خیالی ایشان بوده است. با کارهای اداری، مسئولیت‌های زیاد و موانعی که برای اینجانب موجود بود چاپ و نشر آن را مجاناً قبول و هفتصد جلد از آن را نیازش کرده، به وظیفه میهن‌پرستی خود رفتار نموده‌ام. [...] چاپ کتاب عارف تا اندازه‌ای برایم جنبه تفریحی و خوشی داشت. [...] خلاصه آن روز که دارای همه چیز بودم با اظهار چند کلمه از طرف دوست ارجمند آقای دکتر رضازاده شفق که بر حسب گزارش و دلتنگی از اوضاع ایران و عدم حق‌شناسی زمامداران ایران نسبت به ادبا و نویسندگان و این که متأسفانه یک زن معروفه تهران گویا عزیز کاشی یا عزیز آتا (درست نام آن زن یادم نیست) می‌خواهد دیوان عارف شاعر ملی ایران را به چاپ برساند و این کار یک بدنامی بزرگ برای ایران خواهد داشت، آن اظهارات میهن‌پرستانه آقای دکتر شفق مرا به هیجان آورده با نهایت نظر بلندی و خوشی چاپ آن را با تمام مخارجش قبول نموده و بعد هم هفتصد جلد از آن را با پست سفارشی با نظارت خود آقای دکتر شفق و آقای تربیت مدیر تجارتخانه پرسپولیس برای عارف فرستادم.»<sup>۲</sup>

۱. عارف در بعضی نامه‌های خود به محمدرضا هزار از سیف آزاد شکوه کرده است. (رک: نامه‌های عارف قزوینی، صص ۱۵۹، ۱۶۲ و ۱۸۶)

۲. چاپ دوم دیوان عارف، تهران، ۱۳۲۷، صص ۲ و ۱۷۰ تا ۱۷۳.

با توجه به گلایه‌های عارف در نوشته‌ها و نامه‌هایش مبنی بر پایمال شدن حق تألیف خود توسط سیف آزاد و تکذیب‌های سیف آزاد پس از درگذشت عارف، موضوع همچنان ناگشوده باقی می‌ماند و باب تحقیق در این خصوص باز خواهد بود.

۲. به طوری که از نامه‌های خصوصی عارف برمی‌آید وی از چاپ دیوان برلین رضایت کافی نداشته است. برای مثال، در ۳۰ بهمن ۱۳۱۰ در نامه‌ای به محمدرضا هزار نوشته است: «لازم است عرض کنم من هیچ نیستم و نمی‌خواهم در زندگانی چیزی از من طبع شده، به زبان این و آن افتد بلکه از طبع آن چند غزل و تصنیفی هم که قسمت مهم آن را آقای سیف آزاد چاپ نکردند و از بین رفت که من جمله شرح حال امیرالشعرا و معامله قوام‌السلطنه با او بود که اگر حال نوشتن آن را داشتم و برای سرکار می‌نوشتم، آن وقت می‌دانستید که در دوره بربریت هم یک چنین حرکاتی از کسی سر نزده است و الحق هم این‌ها نوشتنی است که آیندگان بخوانند و بدانند ما چه بودیم و زمامداران کشور ما چه کسانی بودند. بدبختانه شرح این واقعه را هم که به زحمت به رشته نظم درآورده و خیلی هم علاقه‌مند به طبع آن بودم، این آدم یعنی آقای سیف آزاد نه چاپ کرد و نه به من پس داد. مقصود، از این قبیل چیزها زیاد بود و آنچه هم که طبع شد متأسفانه طوری شد که اگر نشده بود بهتر بود. هر کدام از این غزل و تصنیف‌ها مقدمه‌ای داشت که موقعیت آن را نشان می‌داد و ایرادی برای یک مشت بی‌وجدان باقی نمی‌گذاشت. می‌خواهم بدانید از طبع آن دیوان ناقص و غلط بی‌اندازه نارضا و دل‌تنگم تا چه رسد به چیزهای دیگر که دقتی در نوشتن آن‌ها ننموده‌ام.»<sup>۱</sup>

در مقابل این اظهارات، سیف آزاد نوشته است که آثار عارف را دکتر شفق بدون واسطه به چاپخانه تحویل داده و خود او به طور مستقیم از عارف کاغذی دریافت نکرده و دخل و تصرفی در نوشته‌های او نداشته است: «با نهایت نظر بلندی بدون توجه و اطلاع از مضامین دیوان نامبرده و مداخله در نظم و نثر آن، به مدیر اداره‌ام دستور دادم آنچه که از طرف آقای دکتر شفق به عنوان دیوان عارف به مطبوعه داده می‌شود چاپ بنمایند. آقای دکتر شفق هم دیوان مزبور را که از طرف شادروان عارف فرستاده شده بود (شاید) با اصلاحات و تغییراتی

۱. عارفنامه هزار، صص ۴۹ و ۵۰.

در بعضی عبارات و نوشته‌های آن که لایق چاپ نبوده یا خارج از نزاکت ادبی بوده است متدرجاً به چاپخانه تسلیم و به چاپ می‌رسد و در صورتی که در بعضی عبارات تند و زننده اصلاحی هم به عمل آمده باشد یقیناً حق به جانب آقای دکتر بوده است.<sup>۱</sup>

### دیوان چاپ بمبئی - ۱۳۱۴

این دیوان که آن را دیوان دینشاه نیز می‌نامیم، برگزیده‌ای است از اشعار و تصنیف‌های عارف که در سال ۱۳۱۴ در بمبئی به کوشش، مقدمه و سرمایه دینشاه ایرانی رئیس زرتشتیان بمبئی به چاپ رسیده است. این کتاب دارای دو بخش است. مندرجات بخش اول شامل ۳ قسمت به شرح زیر است:

۱. در آغاز کتاب، نوشته کوتاه و شعری از عبدالحسین سپینتا درباره عارف به شرح زیر به چاپ رسیده است: «به عارف - عارف به همه چیز به نظر بد نگریسته، زندگانی خود و آنچه منسوب به او بود شوم و تیره‌گون می‌دانست. گویی بدبینی عارف در طبع و انتشار دیوان او نیز مؤثر واقع گردید. چه، طبع این کتاب که خود تاریخچه‌ای پیدا کرده است، در سال ۱۳۰۷ در مطبعه هور شروع و پس از انحلال مطبعه مزبور، اوراق پراکنده پر از اغلاط این کتاب را به مطبعه فورث برده و با تانی ملال‌آوری که بیش از دو سال طول کشید، شروع به طبع بقیه گردید و مدت‌ها این منظور به طول انجامید تا آن که عارف عالم را وداع گفت و سپس اتمام طبع متن کتاب مصادف شد با کسالت سخت آقای دینشاه ایرانی، به طوری که برای معالجه مجبور به مسافرت اروپا گردیدند و تنظیم و اتمام طبع این کتاب ستم‌دیده را به این کمترین واگذار فرمودند. اینک که آقای دینشاه ایرانی در وین مقیم و به معالجه مشغول می‌باشند، کتاب در شرف اتمام و انتشار است. سزا دانستم کتاب مزبور را به یاد عارف و به دعای آقای دینشاه شروع کرده باشم. سپینتا»

چو فکرت روان تو آزاد شد	مهین عارفا روح تو شاد شد
هم آزاد کردی ز عالم گذر	به آزادگی عمر بردی به سر
صفتی که ندهد به کس روزگار	تو گفستی طبیعت تو را داد چار

۱. چاپ دوم دیوان عارف، تهران، ۱۳۲۷، ص ۲.

چرا چار خواندی تو اوصاف خود؟  
 تو را بُد صمیمیت و راستی  
 ز بعد تو آواز شد غم‌فزای  
 ز سرپنجه‌ات دور تا شد سه‌تار  
 پیانو پس از تو سیه‌پوش شد  
 چو مضراب تو دور از تار ماند  
 سر تار تا شد ز زانوت دور  
 ز ند بر سر خود دف از ماتمت  
 از آنگه که جام تو لبریز شد  
 خم می ز بعد تو خونین دل است  
 جهان ساغرت تا که وارون نمود  
 وجود تو چون شعله سوزنده بود  
 دریغا که آن شعله خاموش شد  
 غلط گفتم آن شعله خاموش نیست  
 کسی را که حب وطن در دل است  
 وطن‌خواه را خون بریزد ز تن  
 تو را بد به دل مهر این خاک پاک  
 تو را مام ایران به جان پرورید  
 شدت از کتابت چو کوتاه دست  
 سیه‌روی شد خامه و سرنگون  
 چنو دید حال پریشان تو  
 چو دینشاه ایرانی آن رادمرد  
 ز نو کرد تدوین دیوان تو  
 خدایا نگهدار دینشاه را  
 چو زو ماند این نامه اندر جهان

فراموش کردی دل صاف خود  
 به از این دو دیگر چه می‌خواستی؟  
 ز آهنگ‌ها شور رفت و نوای  
 به یکبارگی شد به ماتم دچار  
 ویالن سرافکنده خاموش شد  
 دل تار از آن تیره و تار ماند  
 چو طفل پدرمرده نالد به شور  
 دل نی شده چاک‌چاک از غمت  
 دگر بزم شادی غم‌انگیز شد  
 دگر عیش می‌خوارگان مشکل است  
 دل دوستانت ز غم خون نمود  
 به مهر وطن خوش فروزنده بود  
 به خاکستر اخگر هم‌آغوش شد  
 که نامت ز دل‌ها فراموش نیست  
 دل هر وطن‌دوستش منزل است  
 کشد بر زمین نقش حب‌الوطن  
 به دل اندرت نیز جا داد خاک  
 چو جان خاک ایران‌ت دربر کشید  
 قلم تیغ بر سر زد و سر شکست  
 وز آن جز سیاهی نیامد برون  
 پباشید اوراق دیوان تو  
 پراکنده اوراق تو جمع کرد  
 وز آن شادمان ساخت خود جان تو  
 همان دانشی مرد آگاه را  
 بماند هم او در جهان جاودان  
 بمبئی - خرداد ۱۳۱۴ عبدالحسین سپینا



۲. دومین بخش کتاب، نوشته‌ای است با عنوان «سرآغاز» به قلم دینشاه ایرانی که در آن به اجمال مطالبی را درباره «جنبش آزادی‌خواهی ایران» و عارف و اشعار او به رشته تحریر درآورده است. این مطلب در خرداد سال ۱۳۱۲ و در ۱۰ صفحه آغازین کتاب، یعنی از صفحه ۱ تا ۱۰ به چاپ رسیده است.

۳. سومین بخش و ۴۱ صفحه بخش پایانی قسمت اول کتاب به نوشته‌های عارف اختصاص دارد که شامل: «مقدمه»، «نیاکان من یا کله‌بزی‌های رودبار قزوین» و «آغاز شرح حال دوره آزادی‌خواهی من» است. عارف قسمت‌های ابتدایی این بخش را در نوروز ۱۳۰۵ در تهران و ادامه آن را در تابستان ۱۳۰۵ در روستای گل زرد بروجرد و قسمت‌های باقی‌مانده را در سال ۱۳۰۷ در همدان نگاشته و مختصری از وقایع زندگی خود را طی سال‌های ۱۳۰۳ تا ابتدای سال ۱۳۰۶ شرح داده است.

او در این قسمت، اطلاعات ارزشمندی درباره نیاکان و اجداد خود و همچنین حوادثی که در هنگام اقامت در گل زرد و دهکرد برای وی اتفاق افتاده به دست داده است. این شرح در دیوان چاپ برلین وجود ندارد و مطلبی به قلم یکی از دوستان عارف به نام عبدالحسین بیابانی با عنوان «احوال مراغه‌ای‌های ساکن رودبار قزوین» نیز ضمیمه آن است. عبدالحسین بیابانی که از اهالی قزوین و از کارکنان مالیه بود، در هنگامی که به سمت تحصیلداری در رودبار الموت اقامت داشت، بنا به خواهش عارف درباره «مراغه‌ای‌ها یا کله‌بزی‌های رودبار» به تحقیق پرداخته و حاصل تحقیقات خود را درباره شرح عادات، اخلاق، رسوم و عقاید این طایفه برای عارف فرستاده و عارف نیز این شرح را برای چاپ در اختیار دینشاه ایرانی نهاده است.

بخش دوم کتاب نیز در ۱۷۵ صفحه به اشعار و تصنیف‌های عارف اختصاص یافته است. بیشتر اشعار این قسمت، برگرفته از دیوان برلین است و تعدادی از آن‌ها نیز در دیوان برلین نیامده است. این اشعار عبارتند از: غزل‌ها و تصنیف کنسرت آذربایجان، مثنوی‌های بازیگوش نامه و پیر خرد، غزل در ستایش سید حسن تقی‌زاده و برخی اشعاری که عارف آن‌ها را در سال ۱۳۰۷ در همدان سروده است.